



**برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی
را در سایت زیر تماشا فرمایید.**

www.parvizshahbazi.com



پیغام عشق

قسمت چهارصد و چهل و یکم





آقای علی از دانمارک



با درود و تقدیم احترام

رواق آبگون

مولانا در ابیات متعددی از «آسمان» سخن به میان آورده است. با تعمق در این ابیات و همچنین ابیات پیرامون آنها، در می‌یابیم که صحبت از وجود یک فضای وسیع و بی‌نهایت در درون انسان است که در صورت فضاگشایی پی‌درپی، این آسمان و فضای بی‌نهایت در او نمایان می‌شود. البته همه ما از نعمت وجود این فضای بی‌نهایت، بالقوه برخورداریم و خداوند این خاصیت را که خصوصیت اصلی خودش هم می‌باشد، در وجود ما به ودیعه گذاشته است. در دفتر پنجم بیت ۱۰۶۷ داریم:

که درون سینه شَرَحَت داده‌ایم
شرح اندر سینه‌ات بنهاده‌ایم

—مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۰۶۷

در سوره الذاریات، آیه ۴۷ هم آمده است:

–وَالسَّمَاءَ بَنَيْنَاهَا بِأَيْدٍ وَإِنَّا لَمُوسِعُونَ
وَأَسْمَانَ رَأْفَةً لِّلنَّاسِ بَنَاهُ بِأَيْدٍ وَإِنَّا لَمُوسِعُونَ
در غزل ۱۹۴۸ دیوان شمس داریم:

بانگ آید هر زمانی زین رواقِ آبگون
آیتِ انا بنیناها و انا موسعون

–مولوی، دیوان شمس، غزل ۱۹۴۸

پس در این لحظه از آسمان درونمان این ندا به ما می‌رسد که تو از جنس این فضای بی‌نهایت هستی، یعنی از جنس منی، چرا توجّهت را روی آفلین گذاشته‌ای؟ چرا به این آسمان که همه چیز را در خود جای داده است از جمله فرم و من ذهنی تو، توجّه نمی‌کنی؟

حال چطور شده است که ما این بانگ و صدا را نمی شنویم؟
جواب را مولانا در بیت ۵۶۶ دفتر اول داده است:

پنبه اندر گوش حسّ دون کنید
بند حسّ از چشم خود بیرون کنید

پنبه آن گوش سر، گوش سر است
تا نگردد این کر، آن باطن، کر است

بی حس و بی گوش و بی فکر ت شوید
تا خطاب ارجعی را بشنوید

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۵۶۶ تا ۵۶۸

پس تا وقتی که در ذهن مشغول شنیدن صدای خواهشهای من ذهنی هستیم، گوش باطنی ما که قادر به شنیدن ندای برخاسته از درون ماست، کر است. حال چگونه می‌توانیم ندای درونمان را بشنویم؟ و یا به عبارت دیگر چه کسانی قادر به شنیدن این بانگ آسمانی هستند؟
باز هم در غزل، جواب آمده است:

که شنود این بانگ را بی‌گوش ظاهر دم به دم
تایبون العابدون الحامدون السایحون

-مولوی، دیوان شمس، غزل ۱۹۴۸

تایبون چه کسانی هستند؟
همان توبه‌کنندگان هستند، کسانی که در این لحظه از همانیدگی‌ها روی برمی‌گردانند و با لا کردن آنها به الاّ
الله می‌رسند.

عابدون چه کسانی هستند؟

کسانی هستند که با ستایش حقیقی و خالی کردن مرکزشان از بت‌های دروغین، مورد عنایت و جذبۀ پروردگار واقع می‌شوند و در این لحظه از جنس خدا می‌شوند.

حامدون چه کسانی هستند؟

همان سپاسگزاران هستند که قدر گوهر درونی خود را می‌دانند و به گرمنا و کوثر دست یافته‌اند و سرمایه عمر خود را در راه جمع کردن شبّه و قراضه‌های این دنیا هدر نمی‌دهند، بلکه آنرا صرف رسیدن به گنج ارزشمند حضور نموده و از این طریق سپاسگزار حقیقی این نعمت اصیل می‌باشند.

و سایحون هم کسانی هستند که دهان را از خوردن غذاهای چرب و شیرین حیوانی بسته‌اند و جان را از شیر شیطان گرفته‌اند و با پرهیز از طعام و شراب زهرآلود یعنی همانیدگی و درد ناشی از آن، بر سر سفره آسمانی، مهمان خداوند می‌باشند.

در دفتر سوم بیت ۳۷۴۷ داریم:

این دهان بستی، دهانی باز شد
کو خورنده لقمه‌های راز شد

گر ز شیرِ دیو، تن را وا بُری
در فِطام او، بسی نعمت خوری

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۷۴۷ و ۳۷۴۸

حال باید ببینیم کاربرد عملی بیت غزل که مولانا از زبان خدا می‌گوید که ما آسمان را بنا نهادیم و ماییم که آنرا
وسعت می‌دهیم، در ما چیست؟

برای درک بهتر مطلب، از یک چراغ دیگری که مولانا در غزل ۳۰۱۳ برایمان روشن کرده است کمک می‌گیریم:

یار در آخر زمان کرد طرب سازی
باطن او جدّ جدّ، ظاهر او بازی

جمله عشاق را یار بدین علم گُشت
تا نکند هان و هان جهل تو طنّازی

-مولوی، دیوان شمس، غزل ۳۰۱۳

از مهمترین نکاتی که در ابیات فوق باید بعنوان چراغ از آنها استفاده کنیم تا در ظلمت و جهل من ذهنی راه ما را برای رسیدن به منظور اصلی مان روشن کنند یکی اینست که جوهر وجودی ما یعنی باطن خداوند، همین آسمان و فضای بی‌نهایتی است که باید وسعت یابد تا جایی که عمل تبدیل هشیاری جسمی به هشیاری حضور صورت گیرد.

این طرح تکاملی خداست که جدّ جدّ است و منظور خدا از خلقت ما هم همین بوده و هست.

نکته دوم با توجه به آیه قرآن اینست که خدا می گوید «ما این آسمان و فضا را وسعت می دهیم.»
یعنی تلاشهای ما با جهل من ذهنی برای باز کردن این فضا کاملاً بیهوده و عبث است.
تنها کار مفید و سازنده ما در این راه، نبستن این فضا و خاموش کردن ذهن و سپردن خود به جریان تکاملی
زندگی است.

صبح نزدیک است خامش کم خروش
من همی کوشم پی تو، تو مکوش

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۱۱

والسلام، علی از دانمارک



خانم فاطمه



سلام و درود و سپاس خدمت آقای شهبازی و دوستان گنج حضور
برداشت از غزل ۸۳۷ برنامه ۸۷۷ گنج حضور

☀ هر کجا بوی خدا می آید
خلق بین بی سر و پا می آید

☀ زآنکه جان ها همه تشنه ست به وی
تشنه را بانگ سقا می آید

–مولوی، دیوان شمس، غزل ۸۳۷

🍀 مولانا در هر غزل شرایط رسیدن به سرزمین یکتایی و تبدیل شدن به زندگی را به پویندگان راه عشق
یادآوری می کند و در این بیت می گوید:
می خواهی رنگ و بوی خدا را بگیری و به او زنده شوی؟ پس باید سر و پای من ذهنی را کنار بگذاری.

عقل جزویات را بدهی و عقل کل را بگیری. این کار آنقدرها هم که فکر می‌کنی سخت نیست. چون عقل کل در دسترس توست و می‌توانی از فضای عدم درونت آن را بگیری و طبق آن عمل کنی. پس پایت یعنی عملت نیز باید در خدمت زندگی و مطابق با خرد زندگی باشد. و انسانی این برکات را دریافت می‌کند که متوجه تشنگی و نیازش به آب زندگی باشد و احساس بی‌نیازی از خدا نداشته باشد و نازش را تبدیل به نیاز کند.

ناز کردن خوشتر آید از شکر
لیک کم خایش که دارد صد خطر

ایمن آباد است آن راه نیاز
ترک نازش گیر و با آن ره بساز

– مثنوی، دفتر پنجم، ابیات ۵۴۴ و ۵۴۵

پس اگر می خواهی از مرکز دلت بو و ارتعاش زندگی بیاید باید نسبت به من ذهنی بمیری. و زمین وجودت را پست کنی تا آب زندگی بر آن نشیند.

چون ز مرده زنده بیرون می کشد
هر که مرده گشت او دارد رشد

چون ز زنده مرده بیرون می کند
نفس زنده سوی مرگی می تند

مرده شو تا مخرج الحی الصمد
زنده ای زین مرده بیرون آورد

-مثنوی، دفتر پنجم، ابیات ۵۴۹ الی ۵۵۱

افتادگی آموز اگر طالب فیضی
هرگز نخورد آب زمینی که بلند است

–بیدل دهلوی

✿ اگر تشنه زنده شدن به خدا باشی طبق قانون جذب حتما آب زندگی را خواهی یافت. بر اساس این قانون زندگی، هر جنسی جنس خودش را جذب می کند و جذبه و عنایت الهی نیز پیرو همین قانون است:

در جهان هر چیز چیزی جذب کرد
گرم گرمی را کشید و سرد سرد

–مثنوی، دفتر دوم، بیت ۸۱

قسم باطل باطلان را می کشند
باقیان از باقیان هم سرخوشند

ناریان مر ناریان را جاذبند
نوریان مر نوریان را طالبند

—مثنوی، دفتر دوم، ابیات ۸۲ و ۸۳

و گوشه‌هایت شنوای ندای "ارجعی" می‌شود:
«یا ایتها النفسُ الْمُطْمَئِنَّةُ اِرْجِعِی اِلَی رَبِّکِ رَاضِیَةً مَّرْضِیَةً فَادْخُلِی فِی عِبَادِی وَ ادْخُلِی جَنَّتِی.»
ای نفس آرام یافته به سوی پروردگارت برگرد در حالی که او از تو راضی است و تو نیز از او راضی هستی و در
گروه بندگان خاص من درآی و در بهشت من داخل شو.

سوره فجر آیات ۲۷ تا ۳۰

☀️ شیر خوار گرمند و نگران
تا که مادر ز کجا می آید

☀️ در فراقند و همه منتظرند
کز کجا وصل و لقا می آید

-مولوی، دیوان شمس، غزل ۸۳۷

🍀 تمرین فضاگشایی و تسلیم و تیز نگه داشتن هشیاری از صفات انسان‌های تشنه به حضور است. برای همین آنها همیشه در سکون و سکوت درونی و بیرونی به سر می‌برند و چشمشان در هر اتفاق به روزن این لحظه است تا ببینند از آنجا چه خردی از طرف زندگی می‌آید.

چون هنوز به بی‌نهایت خدا تبدیل نشده‌اند در فراق و انتظار به سر می‌برند تا بر اثر فضاگشایی در اطراف یک اتفاق رستاخیز ناگهانشان بر پا شود و به وصال یار برسند:

ای رستاخیز ناگهان، ای رحمت بی‌منتها
ای آتشی افروخته در بیشه اندیشه‌ها

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱

☀ از مسلمان و جهود و ترسا
هر زمان بانگ دعا می آید

-مولوی، دیوان شمس، غزل ۸۳۷

✿ این دعای اصیل که همان فضاگشایی و عدم کردن مرکز است از مرکز هر انسان راستینی می آید. انسانی که تنها دغدغه اش وصل شدن در این لحظه به بی نهایت درون است و در بند مناسک و کلمات و دعای خاصی نیست. خودش را از هیچ انسان و یا موجودی جدا نمی داند. حس یکتایی دارد و با خودش و جهان در صلح و آشتی است. حتی انسان های من ذهنی هم نا آگاهانه در جستجوی زندگی هستند ولی در ذهن به بیراهه رفته اند و به اشتباه افتاده اند.

☀ خنک آن هوش که در گوش دلش
ز آسمان بانگ صلا می آید

☀ گوش خود را ز جفا پاک کنید
ز آنکه بانگی ز سما می آید

☀ گوش آلوده ننوشد آن بانگ
هر سزایی به سزا می آید

-مولوی، دیوان شمس، غزل ۸۳۷
-صلا: دعوت گروهی از مردم برای غذا خوردن، در اینجا دعوت زندگی برای خوردن غذای معنوی و زنده شدن به او.

🍀 زهی سعادت و خوشبختی برای آن کسی که از آسمان عدم دلش این لحظه آواز شادی و برکات و خرد زندگی به چهار بعدش می‌ریزد که این از نتایج پاک کردن گوش جان است از فکرهای مسلسل وار که از همانیدگی‌ها نشأت می‌گیرد.

این انسان فهمیده که لایق شنیدن چنین ترانه‌ای از زندگی است و می‌تواند بانگ سروش را بشنود. او در هر اتفاقی گوش جانش را باز می‌کند و پیام اتفاق را می‌گیرد. اما انسان همانیده با چیزها تنها سر و صدای فکرهای همانیده‌اش را می‌شنود و برای شنیدن پیام زندگی گوش جانش آماده نیست و صلای زندگی را نمی‌شنود.

☀️ چشم آلوده مکن از خد و خال
کان شهنشاه بقا می‌آید

—مولوی، دیوان شمس، غزل ۸۳۷

✿ ای انسان همانیده شده با چیزهای آفل و گذرا، مرکز دلت را و چشم جانت را با فکر و تصویر این همانیدگی‌ها آلوده کرده‌ای. این نقطه چین‌ها را از مرکز دلت بردار و به فضای زیر فکرهایت توجه کن. تو از آنجا آمده‌ای و متعلق به آنجا هستی و اصلاً تو خود آن عدم هستی. به عدم درونت متصل شو که ابدی و ازلی است و جاودانه است. بی‌نهایت عمق و فضاگشایی است. جاودانه شو و از اتفاقات و مخلوقات زندگی نخواه و عاشق آفریده‌ها نباش بلکه در آفریننده درونت بنگر.

عاشق صنع خدا با فر بود
عاشق مصنوع او کافر بود

-مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۳۶۱

☀️ و ر شد آلوده به اشکش می شوی
ز آنکه ز آن اشک دوا می آید

-مولوی، دیوان شمس، غزل ۸۳۷

🍀 دور برگردان توبه و بازگشت را خداوند با خطاب "ارجعی" به ما نشان داده است. تو مرکزت را با گذاشتن همانیدگی‌ها در آن، آلوده کردی اما ناامید نباش زیرا زندگی فضاگشایی بی‌نهایت است و همیشه آغوش جذبه و عنایت او برای بازگشت به سویش باز است.

بی حس و بی گوش و بی فکر شوید
تا خطاب ارجعی را بشنوید

-مثنوی معنوی، دفتر اول، بیت ۵۶۸

✿ حالا چگونه باید برگردی؟ با شناسایی همانیدگی‌ها و آنچه نیستی، آنچه هستی خودش را نشان می‌دهد و بقیه می‌افتد. پس آگاهانه آنچه نیستی را لا کن تا خدایت که تو هستی را شناسایی کنی. خدایتی که در جسم تو ظهور پیدا کرده است. به عبارتی تو جسم هستی به علاوه انکار جسم. حالا فضای درونت را در هر اتفاق با فضاگشایی اطراف آن اتفاق و پذیرش قبل از قضاوت، باز و بازتر کن. این اشک و توبه واقعی تو است. تو به این لطافت که از جنس زندگی است نیاز داری و این لطافت درون تو نیز هست چون تو هم امتداد زندگی هستی. این لطافت را در خودت شناسایی کن خود زندگی تو را در آغوش خواهد گرفت.

☀ کاروان شکر از مصر رسید
شرفه گام و درا می آید

—مولوی، دیوان شمس، غزل ۸۳۷

🍀 تو کم کم داری صدای پای زندگی را می شنوی. شادی بی سبب، خردمندی، صبر و آرامش و حس امنیت و قدرت و هدایت را در خود حس می کنی. می بینی که ذوق آفرینندگی پیدا کرده ای و خلاق تر شده ای. در لحظه حضور داری و سرعت فکرهایت پایین آمده. از دیدن طبیعت، و زیبایی ها لذت می ببری و لطیف شده ای. این ها همان صدای پای زندگی است که آرام آرام در تو بالا می آید و این برکات زنگ شتر زندگی است که به گوش تو می رسد.

☀ هین خمش، کز پی باقی غزل
شاه گوینده ما می آید

—مولوی، دیوان شمس، غزل ۸۳۷

🍀 سکوت کن و بگذار جریان تکاملی زندگی به نتیجه برسد و زندگی در تو به خودش زنده شود، یعنی هشیاری بر هشیاری منطبق شود. این همان غزل و بانگ و ترانه زندگی است. تنها غزلی که باید سروده شود. غزل عشق و یکتایی که با فضاگشایی تو در اطراف اتفاقات و عدم کردن مرکزت سروده خواهد شد.

با عشق و احترام فاطمه



خانم طاهره از بندرعباس



با سلام

خویش را صافی کن از اوصاف خود
تا بینی ذات پاک صاف خود ✨

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۴۶۰

خودت را از همانیدگی‌های آفل مثل پول، مقام، خانه، فرزند، پاک و صاف کن تا ذات پاک خود را بینی و حیرت کنی.

تو می‌توانی از تمام این نعمات برخوردار باشی ولی در مرکزت نباشد.
ذات پاک ما که همچون آینه صاف و صیقلی‌ست در زیر آوار همانیدگی‌ها مدفون شده.
اگر بیقرار و شیدا هستی، اگر دیگر طاقت دوری از اصل و ذات پاک زیبایت را نداری، اگر از انباشتگی‌ها خسته و ملول شده‌ای پس رستم‌وار کمر همتت را ببند و وارد میدان شو.

اگر تصور می‌کردی با اضافه کردن چیزها به خود به آرامش و شادی می‌رسی ولی نرسیدی، اگر از جستجو در کوچه پس کوچه‌های تنگ و سوزان ذهن دردمند خود خسته شده‌ای، اگر خوابت خوش نیست، اگر بیقرار و ناآرام هستی فرصت را از دست نده. این بیقراریت با اضافه کردن چیزهای آفل درمان نخواهد شد.

هر چه زودتر آیینه‌ات را صیقلی کن. با کشیدن درد هوشیارانه و فضاگشایی لحظه به لحظه کم‌کم آینه وجودت که طی سال‌ها غبار غم و هم‌هویت‌شدگی گرفته را پاک و صاف کن تا ذات زیبای خود را ببینی و مات و مبهوت او شوی.

یک دو روزی جهد کن باقی بخند

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، مصرع دوم بیت ۹۷۸

ما سالها ناآگاهانه زندگی کرده‌ایم. بر اساس باورهای سیاسی، مذهبی، خانوادگی، و اجتماعی که جامعه برای ما از پیش تعیین کرده بود جلو رفتیم. به هر کس هم که بر خلاف عقیده ما زندگی می‌کرد بد نگاه کردیم، تصور می‌کردیم که باورهای ما وحی منزل است.

اما به لطف خداوند و آموزه‌های مولانا کم‌کم متوجه شدیم که تمام این باورها و دردها همچون غباریست که می‌توانیم با جهد و کوشش و عزم و اراده راستین خود پاک کنیم و به اصل خودمان که همه زیبایی و فرو شکوه خدایست زنده شویم.

زان رطل گران دلہم سبک شد
گر دل سبکست سر گرانم

-مولوی، دیوان شمس غزل ۱۵۶۶
-رطل گران: پیاله و پیمانہ بزرگ

هر چه بیشتر فضا را باز شود شراب ایزدی بیشتر به ما می‌رسد. دیگر خودمان را و باورهایمان را جدی نمی‌گیریم. خودمان را مطرح نمی‌کنیم. حالا متواضعانه سر تسلیم به سوی تو خم می‌کنیم. وقتی دلمان سبک شود سرمان مست می‌شود.

ای ساقی تاج بخش پیش آ
تا بر سر و دیده‌ات نشانم

-مولوی، دیوان شمس غزل ۱۵۶۶

هر لحظه با شور و شوق فضاگشایی می‌کنم تا شراب مست کننده‌ات را بر سر و دیده من بریزی.
وقتی از شراب تو مست می‌شوم پادشاه سرزمین وجودی خود می‌شوم و تاج سلطنت را بر سرم می‌گذاری.

جز شمع و شکر مگوی چیزی
چیزی بمگو که من ندانم

-مولوی، دیوان شمس غزل ۱۵۶۶

من وقتی از جنس اصلم شوم دیگر نمی فهمم استرس و اضطراب چیست.
خساست، حسادت، بخل و خشم از وجود من پاک می شود.
مرکز من فقط جای معشوق ابدیست نه جای آفلین آزار دهنده.

من فقط شادی و فراوانی زندگی را می‌فهمم. دیگر ناز و عشوه‌های من‌ذهنی را نمی‌شناسم مثل مقاومت، قضاوت، مانع‌سازی، مانع‌بینی، دشمن‌سازی، دشمن‌بینی.

و البته در این راه باید خیلی مراقب بود که دچار بیماری کمال‌طلبی نشویم.

در مسیر تبدیل هوشیاری ما آرام آرام با صبر جلو می‌رویم و متوقع نیستیم که تمام همانیدگی‌هایمان در مدت کوتاهی محو و ناپدید شوند.

ما حضورمان را اندازه نمی‌گیریم و فقط صبر، شکر، درد هوشیارانه تسلیم و فضاگشایی می‌کنیم و راضی و شاکر هستیم.

این لحظه با مرکز عدم، خود را تسلیم زندگی می‌کنیم و خداوند را شکر گزاریم که ما را در این مسیر روشنی بخش قرار داد. ✨

با سپاس طاهره از بندرعباس ✨



خانم زهرا از تهران



✨ با سلام به استاد مهربان و دوستان گنج حضور ✨
 ✨ خلاصه شرح غزل ۲۸۱۴ دیوان شمس برنامه ۸۷۸ ✨

خوشا آن لحظه‌ای که من متوجه جنس اصلی خودم شوم و بفهمم که من ذهنی نیستم و مشکلاتم ساخته و پرداخته ذهنم است و من می‌توانم ترک خانه ذهن کنم و در فضای یکتایی مورد رحمت خدا قرار بگیرم و از نفوذ دردها و هیجانات و قبض و بد و خوب کردن من ذهنی آگاه بشوم و از خزان ذهن به سمت بهار حضور حرکت کنم.

خوشا آن لحظه‌ای که بفهمیم ما در ذات، عاشق و بیقرار وصل خدا هستیم نه چیزهای جهان و یک غم داریم و غم عشق اوست نه غم از دست دادن چیزها و خوشا آن لحظه‌ای که درک کنیم خدا در لباس اتفاقات بر ما ظاهر می‌شود و ما با پذیرش آنها بی‌قید و شرط و ستیزه نکردن با آن و زندگی نخواستن از آنها، می‌توانیم به دامن لطف او پناه ببریم و مست عشق او شویم.

خوشا آن لحظه‌ای که درک کنیم که خداوند همه انسانها را به شراب مست کننده شادی و حس امنیت و خرد و هزاران برکت، دعوت می‌کند و که این دعوت همیشگی و تمام نشدنی است. شرابی که همه اجزای وجودی ما را به ارتعاش زندگی درمی‌آورد و همیشه حاضر است و ما از طمع خواستن چیزهای فانی خلاص می‌شویم.

خوشا آن لحظه‌ای که درک کنیم خداوند در قبال آرامش و شادی بی‌سبب از من عوارض می‌خواهد و اگر من با اتفاقات ستیزه نکنم و اطراف آن فضا باز کنم می‌توانم با روی خوش این عوارض را بدهم و در غیر اینصورت با اتفاقات بد مجبور به دادن آنها خواهیم شد.

خوشا آن لحظه‌ای که عقل من ذهنی من در اتفاقات شوریده و آشفته شود و من ندانم و اطراف اتفاقات فضا باز کنم و یکی یکی رفتن همانیدگی‌ها را شاهد باشم.

خوشا لحظه‌ای که دیگر با ترس و حسادت و دروغ و کینه و خشم و رنجوری و باور عمل نکنم و تخمی نکارم و با فضاگشایی بگویم که خدایا تو بکار هر چه روید شکر.

و خوشا آن لحظه‌ای که من ذهنی تماماً صفر شود، مأموریتش را با گشاده رویی و پذیرش من انجام دهد و برود و من نور حضور، و روز و شادی و امنیت تمام نشدنی به من سلام کند.

خوشا آن لحظه‌ای که عنایت خداوند و بندگان به حضور رسیده‌اش، شامل حال ما شود و با گشودن فضا اطراف اتفاقات، از باران عنایتهای ایشان برخوردار شویم و این توجه و عنایت باعث شناسایی ابعاد من ذهنیمان شود و واکنش و هیاهوی ذهن را خاموش کند و زندگی را تماما زندگی کنیم نه اینکه در دردها ذخیره کنیم چون با یکی شدن با خدای نا دیدنی و عشق او ما مست و سرخوش می‌شویم به شرط اینکه در سخن گفتن و هیاهوی ذهن گیر نکنیم و عمل کنیم... چون این لحظه، لحظه مبارکی است و با فضاگشایی گهر زندگی و باد بهاری به ما وزانده می‌شود و ابر عنایت و رحمت به ما بارانده می‌شود تا صحرای سوزان و تشنه ما سیراب شود.

✨ با تشکر، زهرا از تهران



با سپاس از بینندگان گنج حضور بابت ارسال پیغام‌های معنوی خود





**برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی
را در سایت زیر تماشا فرمایید.**

www.parvizshahbazi.com